

هو الظاهر الباهر المبین العظیم الخبیر

یک تجلی از تجلیات اسم کریم بر ارض پرتو افکند نعمت ظاهر مائده نازل بحر جود موج و یک تجلی از تجلیات اسم عظیم بر عالم اشراق نمود کل بطراز علم مزین و منادی عزت از یمین عرش عظمت بکلمه مبارکه کلّ شیء احصیناه کتاباً ناطق یا معشر البشر اسمعوا ما ارتفع من شطر منظر الله الأكبر تالله هذا يوم فيه ظهر کلّ امر مستتر و به برزت السّاعة و انشقّ القمر ایاکم ان تمنعکم حجبات من اعرض و کفر او تخوفکم سطوة اصحاب السّقر الذین بدلوا نعمة الله کفرأ و اعرضوا عن الرّحیق و الکوثر یا قوم اتقوا الله و لا تعترضوا علی الذی بنوره اشرفت الأرض و السّماء و به ظهر حکم القدر انه اتی لنجاتکم و تقریبکم الی الله ربّ العرش العظیم و الکرسی الرقیع انه لو یرید ان یرین الأشياء کلّها بطراز الأسماء فی هذا الحین و يأخذ عنها فی حین آخر لیقدر لیس لأحد ان یقول لم و بم انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدير قل

یا هادی بشنو ندای الهی را این مظلوم لوجه الله ترا ذکر نموده و مینماید لعلک تتخذ لنفسک الیه سیلاً در اعمال خود تفکر نما و همچنین در آنچه از مشرق علم و قدرت الهی اشراق نموده شاید از غدیر بیحر راجع شوی و از ظلم بعدل و از اعتساف بانصاف یا هادی لا تنس فضل الله علیک ولّ وجهک شطر الله العلیّ الأبهی و قل

الهی ترکت ما عند الأحزاب الذین ما آمنوا بک و بآیاتک و اقبلت الیک خذ یدی بقدرتک و سلطانتک ثم انقذنی بعنایاتک و الطافک ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک اعترف بغفلی و خطائی عند تجلیات انوار شمس علمک و بظلمی عند اشراق نیر عدلک کم من یوم توجه الی نور عطانتک من افق سماء فضلک و انا اعرضت عنه آه آه معنتی اوهامی عن التقرّب الی نیر الایقان الذی اشرق من افق سماء مشیتک و حجبتنی الظنون عند ظهور اسمک القیوم ای ربّ اسألک ببحر آیاتک و ریات ظهورک و اقتدارک و بکلمتک العلیا الّتی بها انجذبت حقائق الأشياء و بندائک الأحلی و صریر قلمک الأعلى ان تغفر جریزاتی العظمی اشهد انّ بأمرک ماج بحر الغفران فی الامکان و هاج عرف اسمک الرّحمن بین الأدیان

یا ایّها المنجذب بآیاتی و الطائر فی هوآء حبّی مکرر هادی دولت آبادی را ذکر نمودیم و بافق اعلی دعوت فرمودیم ولكن آن غافل الی حین ملتفت نشده و بکلمه مبارکه آمنت بالله فائز نگشته قد وضع الاقرار و اخذ الانکار بظلمی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته چه که مقامی را انکار نموده که از اول ایام الی حین امام وجوه غافلین و موحدین و مشرکین قائم بوده و بأعلی الدّاء کل را بصراط مستقیم راه نموده و بظهور نبأ عظیم بشارت داده بگو یا هادی امر عظیم است امروز نقطه اولی به انا اول العابدین ناطق اتق الله انظر فیما نزل من سماء مشیة ربک ایاک ان تتبع سنن الجاهلین لو ترید الآیات أنّها ملأت الآفاق و لو ترید البیئات ارجع الی الآثار ای بی انصاف میفرماید اگر نفسی بیک آیه نطق نماید تعرّض منماید و حال معادل کتب اولین و آخرین موجود و ظاهر بیا و ببین اهل بیان را مثل حزب شیعه تربیت منما و باسماء ایشان را از مولی الوری منع مکن در اعمال و اقوال آن حزب تفکر نما شاید از وهم بیقین توجه نمائی و از شمال یمین لوجه الله گفته میشود لوجه الله بشنو چه مقدار از نفوس مع عزت و رفعت و ثروت و قدرت در آن ارض مقابل وجهت از کل گذشته و جان را رایگان بر قدوم محبوب عالمیان نثار نمودند

پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند

پند گیرید ای سپیدیتان دمیده بر عذار

نقطه سودای قلب بر بیضا غلبه نموده و آثار آن را محو کرده تو بمجرّد ذکر باییت خوف ارکانت را اخذ نمود بشانی که بر منبر رفتی و تکلم نمودی بانچه که اهل مدائن عدل و انصاف گریستند در اعمال خود و اعمال نفوس منقطعه تفکر نما شاید از بحر فضل و عنایت و عطا محروم نمائی در آنچه بر سر منبر ذکر نمودهئی تفکر کن امر حضرت اشرف علیه بهاء الله و رحمته

تازه واقع شده در حفظ خود و انفاق او فی‌الجمله تفکر لازم شاید موقّف شوی و باقرار بعد از انکار فائز گردی انفاق او گواه راستی و استقامت او و حیات تو گواه کذب و تبرّی و افترای تو سبحان‌الله حبّ دوروزه زندگی ترا از فضل ابدی و رحمت الهی محروم نمود ابن ذئب را از خود راضی کردی قد کنت حاضراً فی مجلس العلماء اذ نطق ابن الذئب و قال یا قوم اعراض و تبرّی و انکار هادی از رؤسای حزب بابی و سب و لعنش کافیهست دیگر حجّتی از برای ما باقی نگذاشت لذا ما او را مؤمن بکتاب الهی یعنی فرقان میدانیم و دیگر بر حسب شرع ظاهر نمیتوان او را نسبت بغير طریقۀ ناجیه دهیم باری عمل نمود آنچه را که کبد مفرّین از آن گذاخته لم ادر بأیّ حجّة آمن بالله و بأیّ دلیل اعرض عنه نسأل الله ان یؤیّده علی الرجوع و الانابة انه هو التّوّاب الغفور الرّحیم انا نرید ان نراه عارجاً الی سماء المعارف و الدقائق و صاعداً الی ذروة الحقائق و هو اراد لنفسه مشتبهات الهوی معرضاً عمّا اراد له مولی الوری و مالک الآخرة و الوری

یکی از اولیا را دیده گفته آیا چه شده که ازل مردود گشته بگو ای بی‌انصاف اتق الله نفسی که هزار ازل بکلمه‌اش خلق شده و میشود از او اعراض نمودی و بمفتریاتی تکلم کردی که صیحه اشیا مرتفع گشت از این گذشته تو نمیدانی که اسماء از چه محلّی ظاهر شده عمل نمودید آنچه را که هیچ ظالمی عمل ننمود حضرت دیان را ابوالشّور نامیدید و خلیل الرّحمن را ابوالدّواهی گفتید و بر جمعی از مظلومهای عالم فتوی دادید و شهید کردید و بمثابه حزب شیعه عمل نمودید آنچه را که سبب خسران دنیا و آخرتست این اسمی که ذکر نمودی از کیست و که عطا نموده اگر بگوئی از منزل بیان بوده نفس بیان بأعلی التّداء ردّت مینماید و میفرماید صه لسانک یا غافل چه که میفرماید به بیان و حروفات آن از منزل و مظهرش محروم نمائید و اگر آن اسم از مقام اعلی که مقام ظهور نبأ عظیم است ظاهر شده انه هو المقنن علی ما یشاء يعطی و يأخذ انه محمود فی فعله و مطاع فی امره یا غافل علم یفعل ما یشاء امام وجهش منصوب رغماً لک و للذین نبذوا عهد الله و میثاقه و جادلوا بآياته اسمع نداء المظلوم دع خلیج الأسماء ثم اقصد بحر المعانی و البیان هذا ما امرت به من لدى الحقّ علام الغیوب لعمر الله لا ینفک اسم من الأسماء و لا شیء من الأشياء الا بهذا الأمر المبین و هذا التّبیا العظیم اسماء را بگذار و بآثار رجوع نما تا بر تو واضح شود و معلوم گردد آنچه الیوم از اکثری مستور است اگر صاحب بصر و سمعی در این کلمه نقطه اولی تفکر نما قوله تعالی و قد کتبت جوهرة فی ذکره و هو انه لا یستشار باشارتی و لا بما نزل فی البیان آیا بعد از این کلمه محکمه تامه میشود به بیان تمسک نمود و از منزل آن محروم گشت لا ونفسه الحقّ از این کلمه مبارکه استدلال به بیان ممنوع و در ظهور اعظم ذکر دوش مقبول نبوده و نیست امروز نقطه بیان به اننی انا اول العابدین ناطق و شما مشغولید بآنچه که ذکرش لائق نه و حال آنکه آن حضرت جانش را در سبیل این نبأ اعظم فدا نمود و در لیالی و ایام بذکرش ناطق و به ما یرد علیه ذاکر و محزون حنین بیان از ظلم ظالمین مرتفع ولكن آذان واعیه مفقود و ابصار حدیده غیر مشهود کجا بودید ایامی که این مظلوم تحت سلاسل و اغلال بود گاهی در کند و تحت حکم و هنگامی بین ایدی غافلین در ارض میم بر این مظلوم وارد شد آنچه که بر احدی از قبل و بعد وارد نشده لو لا البهّاء من نطق امام الوجوه و لولاه من اظهر امر الله مالک الوجود قل انصفوا بالله هذا هو الّذی به نصبت رایة انه هو الله علی اعلی الأعلام و ماج بحر العرفان امام وجوه الأنام در شدائد اول من کفر بالله اند و در رخا اول من آمن بالله قلم متحیر و لوح متحیر که چه ذکر نماید مع آنکه این ظهور اعظم در اثبات امرش محتاج بذکر دوش نبوده و نیست نظر بضعف قوم ذکر نموده آنچه که منصفین را بافق امر فائز نماید و قاصدین را بکعبه حقیقی هدایت فرماید چهار شهر در مقدمه حضرت سلطان بعدابی معذب که ذکر و شرح آن از قلم و مداد برنیاید و لسان از ذکرش عاجز و قاصر است

قل

یا ملأ المعرضین امروز حجّت و برهان طائف حولند ولكن حجبات ظنون و اوهام ابصار را از مشاهده منع نموده و در جمیع ایام شداد میرزا یحیی تحت قباب عظمت محفوظ و مصون مع جمعی اولاد و نساء بکمال راحت بوده یشهد بذلک کلّ

منصف بصیر و کلّ عادل خبیر و یوم فصل او را مع نساء و اولادش بکمال صحّت و عافیت در محل گذاردیم و خارج شدیم و سبب آن نزد منصفین معلوم و واضحست یک لطمه بر او و من معه وارد نه گواه صادقین حضور آن نفوس است که حال در قبرس موجود و مشهود قل

یا ملأ المعرضین بشنوید ندای مظلوم را و خود را از تجلیات انوار نیر عدل و انصاف و صدق و صفا محروم نمائید اگر تقصیر این مظلوم آیات الهی و ظهور بیّنات او بوده این فقره در قبضه اقتدار حقّ بوده و هست آنّه اقامنی اذ کنت قاعداً و هزّتی ید عنایت اذ کنت نائماً و انطقنی بین عباده اذ کنت صامتاً آنّه هو الأمر الحکیم قد امرنی بالتّداء بین الأرض و السّماء و برهانی ما ظهر و یظهر من عندی و حجّتی قیامی علی الأمر و اظهار ما امرت به من عنده بحیث ما معنتی سطوة العالم و لا زماجیر الأمم ارحموا علی انفسکم و علی المظلوم الّذی به ظهرت سلطنة الله و قدرته و عظمته و اقتداره قد اظهر الأمر امام وجوه الأمراء و الملوک و بلّغ الیهم رسالات الله و احکامه و اوامره و ما اراد بذلك الا اصلاح العالم و اطفاء نار الضّغينة و البغضاء فی افئدة الأمم اگر معرضین بعدل و انصاف در آثار نظر نمایند ادراک مینمایند الواحی که نزد نقطه اولی رفته از که بوده باری الیوم این مظلوم به ما نزل من عنده و ظهر من لدنه اظهار امر مینماید و کل را بحقّ دعوت میفرماید طوبی للمنصفین و طوبی للمتفرّسین و نعیماً للفائزین لعمر الله معرضین بیان از هادی و غیر او از اصل امر آگاه نه چه که با ما نبوده اند ایکاش بیک قطره از بحر دانائی مرزوق میگشتند باسما متمسّکنند و از مبتعث و محیث محروم قل لا تنفعکم الأسماء و لا ما عندکم من الأوهام و الظنون تالله الحقّ قد اتی المالک بسطان مشهود خذوا ما ظهر من الحقّ تارکین ما عند القوم هذا ما امرتم به من لدی الله المهیمن القیوم قل ذروا ما عندکم من الأوهام تالله قد اشرق نیر الیقین من افق ارادة ربکم المقندر علی ما کان و ما یکون انظروا الشجرة و اثمارها بعیونکم و الثور و اشراقه و الشمس و انوارها ایاکم ان تضعوا نصح الله ورائکم خذوه بقوة من عنده و سلطان من لدنه انه ینصر من یشاء بقوله کن فیکون قد انزلنا من سماء الفضل ما انا به ملکوت الحکمة و البیان و ما قرّت به العیون طوبی لمن تمسک بآیات الله انها ملأت الجهات قل افرؤوا ما نزل من سماء مشیة ربکم للأمراء و العلماء لو یرید احد ان یری سلطنة الله و اقتداره بعینه له ان یطهر نفسه عن ذکر ما سواه و یحضر امام الوجه لیسمع و یری ما مات فی حسرتة مظاهر العدل و مشارق العلوم لم ادر انّ الذی اعرض بأی صراط توجه و بأی حجّة ثبت ما عنده و بأی برهان ینکر من کان من اولّ الأيام منادیاً باسم الله مالک الیوم الموعود قل اتق الله و لا تتبع سبل الذین کفروا بالشّاهد و المشهود لعمر الله لما نزلت الآیات من سماء المشیة سجد النقطه الأولى و قال آمنت بک یا مالک الوجود قل هذا ظهور لم یحط به علم احد من قبل و من بعد الا علی قدر مقدور قل اسمع ما نطق به لسان الرّحمن فی البیان حقّ لمن ینظره الله ان یردّ من لم یکن اعلی منه فوق الأرض ایاک ان تنکر من تزینت بذکره کتب الله مالک الغیب و الشّهود ولو انّ لمثلی لا ینبغی ان یستدلّ لاثبات امره بذکر دونه ولكنّ لما رأینا ضعف العباد و عجزهم ذکرنا ما نزل من قبل رحمة من عندنا علیهم انّ ربک هو الفضال العزیز الودود قل اتق الله یا معرض و لا تکن من الذین نقضوا میثاق الله و عهده بما اتبعوا کلّ ناعق محجوب اسمع التّداء انه ارتفع من الأفق الأعلى فی هذا السّجن الّذی سمی بالسّجن الأعظم من لدن مالک القدم انه یدعوک لوجه الله و ینصحک بما یراک هائماً فی هیما الهوی انّ ربک هو الحقّ علام الغیوب انا نذکرک و نهذیک لوجه الله و لا نرید منک جزاء قد فتحنا علی وجهک باب الفضل لتدخل و ترى بعینک شمس العلم و العدل من لدی الله مالک الملک و الملکوت

مجدّد بلسان پارسی ندای سدره مبارکه را بشنو شاید قصد کعبه الله نمائی و خود را از ظنون و اوهام و قصص اولی مقدّس کنی حزب شیعه در قرون و اعصار با یکدیگر بمجادله قیام نمودند بالأخره بر کفر یکدیگر حکم دادند حال تفکر نما افتخار آن حزب بچه بود و جزا در یوم الله چه شد قدری بانصاف تفکر نما عمری الی حین معنی توحید حقیقی معلوم نه و از قبل احدی بآن فائز نه لو ترید ان تعرف قدّس نفسک عمّا سمعت ثمّ اسأل الله ربک ربّ العرش و الثری و ربّ الآخرة و الأولى

ليلقى عليك ما ينجيك من سلاسل النفس و الهوى و يهديك الى صراطه المستقيم يا اهل البيان عليكم بكتاب الهياكل الذى انزله الرحمن لاسمه الديان انه هو العلم المكنون و السرر المخزون و الرمز المصون الذى اودعه الله فى قلب من سماه بالديان فى ملكوت البيان بايد هر نفسى در آن كتاب نظر نمايد چه كه او را علم مكنون مخزون ناميده و در سبب نزول و علت ظهور آن تفكر بايد نمود شايد بمقصود الله عبادش فائز گردند سبحان الله مع التماس نقطه اولى روح ما سواه فداه و وصيتش كل را در عدم اعتراض بظهور اعظم مع ذلك بعضى باسم مرآت و برخى باسم وصى و حزبي باسم وليّ از حق محرومند عنقریب بمتابۀ حزب قبل اسم نقيب و نجيب هم بميان ميآيد شايد ركن رابع هم يافت شود بگو اى معرضين از مظلوم بشنويد به بيان از مقصود عالميان محروم نمايد قل لعمر الله لا ينفعمكم البيان و لا ما عند القوم الا بأم الكتاب الذى ينطق فى المآب قد اتى المالك و الملك و الملكوت لله المهيمن القيوم و اگر نفسى از كتاب هيكل مقصود را ادراك نمايد بايد بين يدى حاضر شود و بر مقصود عارف گردد و اهل بيان را آگاه نمايد لعلهم يتخذون الى الحق سبيلاً باري اليوم بيان و دون آن معلق بقبول است و بعضى بلفظ مستغاث از فرات رحمت الهى و دريای حكمت صمدانى محرومند بگو اى غافلهای عالم اين لفظ هم از بيان بوده استدلال بان بقول نقطه جائز نه قوله تعالى اياك اياك ان تحتجب بما نزل فى البيان مكرّر فرموده از بيان و آنچه در اوست خود را از سلطان وجود و مالك غيب و شهود محروم نمائيد و بعد از ذكر مستغاث ميفرمايد اگر در اين حين ظاهر شود من اول عابدينم و در مقام ديگر ميفرمايد چه كسى عالم بظهور نيست غير الله هر وقت شود بايد كل تصديق بنقطه حقيقت نمايند و شكر الهى را بجا آورند بعضى آگاه نبوده و نيستند بگو اى عباد تا وقت باقى جهد نمايد شايد فائز شويد بانچه كه از براى آن از عدم بوجود آمده ايد در جهالت هادى تفكر نمايد مقامى كه بحر بيان الهى در كلّ حين ظاهر و مشهود و نير برهان از افق سماء اراده مشرق و لائح تابعانش را بر ردّ او امر نموده و حال بنار ضعيفه و بغضا مشتعلند و شاعر نيستند بگو اى غافل مكرّر فرموديم سدره منتهى باثمار لاتحصى ظاهر و آفتاب حقيقت از افق سماء عنایت مشرق بچشم خود نظر نما و بسمع خود اصغا كن اگر اين امر انكار شود لعمرى هيچ امرى از امور لايق اقرار نه يشهد بذلك كلّ بصير و كلّ منصف عليهم اگر نقطه بيان روح ما سواه فداه اين ايام حاضر بود امام وجه بتحرير مشغول ميشد قل ضعوا الأوهام و الظنون و خذوا ما اتاكم من لدى الله المهيمن القيوم لوجه الله صاحبان عدل و انصاف يعنى نفوسى كه صاحب سمع و بصيرند و داراى قلب و فؤاد به جزيره توجه نمايند و بعد باين ارض شايد بطراز عدل و انصاف مزين گردند و بحق نطق نمايند معرضين از عيون صدق و صفا و عدل و انصاف محرومند و بكذب و مفتريات قبل مشغول كتاب ايقان مخصوص جناب خال عليه بهاء الله الأبهى در حضور نازل و كيفيت حبس و سفر اين مظلوم در آن مذکور آن را بغير نسبت داده اند بگو اى غافل از افنان سؤال نما تا بر تو واضح و معلوم گردد

يكي از منتسبين اللى سمي بمحمد قبل حسن باين ارض آمد و در مراجعت حامل هفتاد لوح بود از براى عباد الله بعد از ورود ارض طاء حبسش نمودند و بعد او را بقرية معلومه فرستادند و در آن محل صعود نمود و آن الواح را يكي از نساء آن ارض سرقت نموده نزد اخت كه در ارض طاء ساكنست فرستاد ديگر حقّ عالم است كه آنها را چه كرده باسم خود يا باسم ميرزا يحيى بمردم داده لعمر الله او با ما نبوده و از اين امر آگاه نه خطاى بزرگى از او ظاهر و آن اينكه ورقه ئى كه از دوست بوده و باو منسوب لأجل عزّت ظاهره دنيا بخانه دشمن فرستاد و بعد اعراض نمود و بغير تمسك جست حرکات او نزد اكثرى معلوم و واضحست از قرائت لوحى عاجز ولكن بر اوهام متوهمين بشأنى افزوده كه غير حقّ بر آن عالم نه انه يسمع و يرى و هو السميع البصير او با ما نبوده و مطلع نه در محلّ ديگر بوده اند باري از عمل خود مأیوس شد و بغير توجه نمود سبحان الله شصت سال از عمرش ميگذرد و الى حين فائز نشد بانچه سزاوار است حبّ دنيا و جاه او را بر عملی داشت كه زفرات مقررین مرتفع و عبرات مخلصين نازل از قرار مذکور در تفحص كتاب ايقان هم بوده كه بدست يياورد ديگر معلوم نه كه در آن چه تدبير

نموده و چه اراده کرده نسأل الله ان يؤيدها على الرجوع و على الانابة و الخضوع انه هو التواب الغفور الرحيم و هو الفياض الفضال العزيز الكريم قل

يا ملاً المعرضين ان النقطة يستغيث في هذا الحين و يقول ارحموا يا ملاً البيان تالله قد ظهر من فديت بنفسى في سبيله اعظكم و انصحكم و اوصيكم بأن تنظروا آثاره بعيونكم و تسمعوا ما نزل من سماء مشيته بأذانكم خافوا الله و لا تدحضوا الحق بما عندكم تفكروا بأى امر آمنتكم و بأى حجة اقبلتم الى وجهى و اخذتم كتابى لعمرى قد نصب خبآء المجد و سرادق العز قد فزتم بيوم ما رأتم عين الابداع شبهه اعرّفوا مقامه اما ترون راية البيان على اعلى مقام الامكان و اما تنظرون علم انه لا اله الا هو بين الأديان ضعوا ما عندكم لعمر الله لا يعادل بكلمة عمّا نزل بالحق من سماء فضله از مرقاة اسماء صعود نمائيد شايد بسماء معانى فائز گرديد امروز روز اسم نيست

يا اهل بهاء تقوى مظلوم واقع شده چه كه بى انصافهاى عالم از آن گذشته اند و بفحشا تمسك جسته اند امروز بايد كل بتقدیس و تنزيه حق را نصرت نمائيد نفوذ و تأثير كلمه از تقوى و انقطاع مكلم است بعضى از عباد باقوال كفايت مينمايند صدق اقوال باعمال منوط و مشروط از عمل انسان رتبه و مقامش معلوم ميشود اقوال هم بايد مطابق به ما خرج من فم ارادة الله فى الألواح باشد بر حسب ظاهر ظاهر اگر بعضى از نفوس در آنچه در ظاهر واقع شده تفكر مينمودند باقوال بعضى از كاذبين و مفترين جوهر سمع را از ماينبغى محروم نميساختند اين مظلوم از ارض طاء بامر حضرت سلطان به عراق عرب توجه نمود و از سفارت ايران و روس هر دو ملتزم ركاب بودند و بعد از ورود چندی گذشت يومی از ايام ميرزا يحيى وارد حال ملاحظه نمائيد اگر مقرر امنى جز ظلّ الله بود البته بان مقام توجه مينمود و از آن گذشته حين هجرت از زوراء به مدينه كبيره بعد از تبليغ والى احكام دولت عليه را بان شطر توجه نموديم حين حرکت يحيى را خواستيم و امر نموديم كه بايد بشطر ايران توجه نمائى چه كه آثار نقطه كه بهزار زحمت از اطراف جمع شده همراه ببرى كه از دست نرود بعد از خروج آفتاب حقيقت آثار را گذارده با يك نفر عرب به موصل توجه نمود و در آن محل منتظر ورود اسراى ارض و چون وارد شدیم ملحق شد انصفوا بالله اگر مقام امن و راحت و آسائشى اعظم و ابهى از ظلّ سدره مشاهده مينمود البته بان شطر توجه ميكرد قل يا ملاً البيان فكروا فيما ظهر بالحق ثم انصفوا فيما ورد على هذا المظلوم فى سبيل الله رب العالمين مع اين اشارات واضحه و علامات لائحه ظاهره قالوا ما لا قاله الظالمون و عملوا ما لا عمله المشركون در آن هجرت هفتاد نفر در حضور بودند و او هم شب و روز با آن جمع بوده مع ذلك بعضى نوشته ما با حضرات نبوده ايم و آن مظاهر اوهام هم قبول نموده اند باري بهر جهت كه توجه نموديم آمد و ملحق شد اگر در آنچه از قلم اعلى جارى شده و بر حسب ظاهر در ارض مشاهده گشته تفكر نمايند كل از ظلم و اعتساف بعدل و انصاف راجع شوند قل

يا هادى اتق الله اتق الله و لا تتبع اهوائك و لا مفتريات الذين نقضوا عهد الله و ميثاقه انظر انظر ان البحر امام وجهك اسمع اسمع ان النداء ارتفع بين الأرض و السماء ارجع الى آثار الله و رحمته لعلها تجذبك الى افق العزة و ترى نفسك مستويًا على سرير الانصاف من لدى الله مالک العناية و الألفاف چندی قبل مناجاتى از قلم اعلى نازل به ارض صاد فرستاديم كه هادى منقطعاً عن دون الله قرائت نمايد شايد بر جوع فائز گردد ولكن صخرة صماء از نفحات بيان مالک اسماء حرکت نمود و از امواج بحر عطا نصيب بر نداشت آن مناجات را امر نموديم در اين لوح بنويسند و ارسال دارند چه كه قرائت آن بسيار مؤثر است نسأل الله ان يوفق الكلّ على ما يحبّ و يرضى

يا ايها الطائر فى هوائى و المتوجه الى انوار وجهى و الشارب رحيق بيانى اسمع ندائى انه لا اله الا هو المقتر الامر الحكيم چندی قبل نامهات رسيد و جواب از ملكوت بيان الهى نازل و ارسال شد اولياى مدن و ديار هر يك با شراقات نير عنایت منور گشت لعمر الله فائز شدند بآنچه كه شبه و مثل نداشته از حق ميطلبيم كل را باستقامت كبرى فائز فرمايد نبيلی

نبیلى عليك بهائى و عنایتى بقدرت الهى و سلطنت صمدانى امام وجوه كل قیام نمودیم زنجیر منع نمود حبس حائل نشد کند احداث خوف نکرد سطوت و وضوا و صفوف و الوف مانع نشد تا آنکه نیر امر از افق هر مدینه اشراق نمود و از قدرت قلم اعلی و نفوذ کلمه علیا در هر بلد آثار موجود و نفحات بیان متضوع حال از خلف حجاب شرمهئی بیرون دویده اند و عمل نموده اند آنچه را که عین حقیقت گریست یا ایها المتمسک بحبل عطائی مع امواج بحر بیان و تجلیات آفتاب حقیقت معرضین اقبال نمودند و بما ینبغی فائز نگشتند قل

الهی الهی لك الحمد بما انزلت آیاتك و اظهرت بیئاتك و نور افئدة المقرین بنور عرفانك و المخلصین بضیاء بیانك اسألک بیحر فضلک و سماء جودک و ما كان مخزوناً فی علمک و مکنوناً فی کنز عصمتک و بالآلئ المستورة فی خزائن قلمک الأعلى و بأنوار وجهک یا مولی الوری و مالک العرش و الثری ان تؤید المعرضین علی الاقبال و المنکرین علی الافرار و الغافلین علی الرجوع الی شطر رحمتک و الانابة لدی باب عفوک و غفرانک انک انت التّواب الغفار الفضال العلیم الحکیم

هو السّامع المجیب

قل سبحانک اللهم یا الهی تبت الیک انک انت التّواب الکریم سبحانک اللهم اشهد انی ارتکبت ما انفطرت به سماء العدل و انشقت ارض الانصاف ارحمنی بجدوک انک انت ارحم الرّاحمین انا الّذی بظلمی صعدت زفرات المخلصین من اولیائک و نزلت عبرات المقرین من امنائک انا الّذی بعصیانی خرق ستر حرمتک و ناح اهل مدائن علمک و فضلک اشهد انی سبقت فی الخطاء اشرار خلقک و عملت ما ذابت به اکباد اصفیائک ارحمنی یا مالکی و سلطانی ثم اغفر لی بفضلک انک انت الغفار الکریم اشهد انی ارتکبت ما تغیرت به الوجوه التّوراء فی الفردوس الأعلى و سقطت اوراق الجنّة علیا اسألک یا مأوی الخائفین و مهرب المضطربین و غایة آمال العارفين ان تکفر عنی سیئاتی الّتی منعتنی عن الورود فی لجة بحر جودک و عنایتک و الدّخول فی بساط عزّک و عطائک آه آه قطعت بسیف جفائی شجر رجائی و احرقت بنار عصیانی ستر عفّتی و مقامی این الوجه یا الهی لأتوجّه به الی انوار وجهک و این الاستحقاق لأتقرّب به الی عمّان عفوک و رحمتک قد خلقتنی لاعلاء کلمتک و ارتفاعها و انا ضیعتها و انزلتها انا الّذی یا الهی کفرت بنعمتک و جادلت بآیاتک و انکرت حجّتک و برهانک ترى یا الهی عبراتی منعتنی عن بدائع ذکرک و ثنائک و زفراتی تشهد بغفلتی و خطائی امام علمک انا الّذی ما استحییت من مشرق آیاتک و مطلع بیئاتک و مهبط علمک و مصدر اوامرک و احکامک فآه آه من خطیئاتی الّتی ابعدتنی عن شاطئ بحر قریک و اجترحاتی الّتی منعتنی عن القیام لدی باب فضلک هل تحرم یا الهی من اقرّ بظلمه و اعترف بذنبه و اقرّ بکرمک العمیم و جودک العظیم فآه آه بحر الخطاء اقبل الی بحر عطائک و عمّان الغفلة و الغوی اراد عمّان عفوک و رحمتک وعزّک یا مقصود العالم و محبوب الأمم احبّ ان ابکی و انوح علی نفسی بدوام ملکک و ملکوتک کیف لا ابکی ابکی لظلمی فی ایام فیها اشرق نیر عدلک من افق سماء ارادتک فکیف لا ابکی ابکی لبعدی عن ساحة قریک و خطائی عند نزول عطائک و کفرانی عند ظهورات نعمتک و الّا انک انا الّذی یا الهی هربت عن ظلّ رحمتک و اتخذت لنفسی مقاماً عند اعدائک فیا لیت اکتفیت بذلك بل نطقت بما تشبّکت به افئدة اهل سرادق عزّک و مجدک و جرى الدّم من عیون اهل مدائن علمک و حکمتک سبحانک یا الهی و سیّدی کم من یوم اقبلت الی عبدک هذا و ذکرته بجدوک و دعوته الی بحر رحمتک و افق فضلک و هو اعرض عنک و عن ارادتک و انکر بدائع عنایاتک و مواهبک ای ربّ ارحم الّذی لا راحم له الا انت و لا ملجأ له الا انت و لا خلاص له الا بجدوک و لا مناص له الا بقدرتک اشهد یا الهی بظلمی تغیرت اثمار سدره المنتهی و اصفرّت اوراق الفردوس الأعلى ترانی یا الهی راجعاً الیک و نادماً عمّا ارتکبت یدی و لسانی و قلبی و قلمی اسأل الجود یا مالک الوجود و الکرّم یا سابغ التّعم اشهد یا الهی بفضلک و عنایتک و بظلمی و شرکی بین اصفیائک و امنائک آه آه بظلمی اخذت الزلازل قبائل مدائن العدل و الانصاف ثمّ

الَّذِينَ طَافُوا عَرْشَكَ يَا مَوْلَى الْوَرَى وَ رَبَّ الْعَرْشِ وَ النَّرَى اسْأَلُكَ بِسُلْطَانِكَ وَ عِظَمَتِكَ وَ قُدْرَتِكَ الَّتِي احَاطَتْ عَلَى اَرْضِكَ وَ سَمَائِكَ وَ بَعْفُوكَ الْقَدِيمِ وَ فَضْلِكَ الْعَمِيمِ اِنْ تَكْتَبْ لِي مَا يَطَهِّرُنِي مِنْ دَنَسِ اَعْمَالِي الَّتِي مَنَعْتَنِي عَنِ التَّقَرُّبِ اِلَى بَسَاطِكَ الْاَقْدَسِ وَ مَقَامِكَ الْمَقْدَّسِ اَشْهَدُ اَنِّي كُنْتُ مِنْ عِبْدَةِ الْاَوْهَامِ وَ ظَنَنْتُ اَنِّي مِنَ الْمُوقِنِينَ وَ مُشْرِكاً وَ حَسِبْتُ اَنِّي مِنَ الْمُوَحِّدِينَ فَآه آه عَمَلِي سَوْدٌ وَجْهِي فِي حَضْرُوكَ وَ ارْتِكَابِي اَطْرَدْنِي عَنْ بَابِ عَطَائِكَ الَّذِي فَتَحَ عَلَيَّ مِنْ فِي اَرْضِكَ وَ سَمَائِكَ فَآه آه قَدْ وَرَدَتْ سَهَامِ اَوْهَامِي عَلَى جَسَدِ امْرُكِ وَ اَسِيَّافِ عَصِيَّانِي عَلَى هَيْكَلِ مَشِيَّتِكَ فَآه آه بِنَارِ غَفْلَتِي احْتَرَقَتْ اَفْتِدَةُ الْاَوْلِيَاءِ وَ بَظْلَمِي نَاحَتْ الْاَشْيَاءُ هَلِ الرَّجُوعُ اِلَيْكَ يَقْرَبُنِي اِلَى سَاحَةِ عَزِّكَ وَ هَلِ التَّوَجُّهُ اِلَى بَابِكَ يَنْجِينِي مِنْ نَفْسِي وَ طَغْيَانِهَا وَ يَخْلِّصُنِي مِنْ سُوءِ اَفْعَالِهَا وَ ظَلَمِهَا وَ غَفْلَتِهَا لَا وَعِظَمَتِكَ وَ عَزِّكَ لَا تَنْفَعُنِي الْاَشْيَاءُ عَمَّا خَلَقَ فِي نَاسُوتِ الْاِنْشَاءِ اِلَّا بِاَمْرِكَ وَ حَكْمِكَ اَيَّ رَبِّ اَشْهَدُ هَذَا الْحَيْنَ بِتَقْدِيسِ ذَاتِكَ عَنِ الْاَمْثَالِ وَ تَنْزِيهِ كَيْنُونَتِكَ عَنِ الذِّكْرِ وَ الْمَقَالِ اَنَّكَ اَنْتَ الْغَنِيُّ الْمَتَعَالِ فِي الْمَبْدِ اِوَالْمَالِ الْهَيِّ الْهَيِّ اِنْقَذْنِي بِذِرَاعِي قُدْرَتِكَ مِنْ بَثْرِ النَّفْسِ وَ الْهَوَى وَ خَلَّصْنِي مِنْ نَارِ الْبَغْيِ وَ الطَّغْيِ لَمْ اَدْرِ يَا اَلْهِي بَأَيَّ وَجْهِ اتَوَجَّهَ اِلَيْكَ بَعْدَ عِلْمِي بِأَنَّ جَرِيرَاتِي وَ خَطِيئَاتِي حَالَتْ بَيْنِي وَ بَيْنَ رِضَائِكَ وَ قَرِيبِكَ وَ مَنَعْتَنِي عَنِ الْحَضُورِ اِمَامِ كَرَسِيِّ عَدْلِكَ فِي الْعِشِيِّ اذْكَرُكَ يَا اَلْهِي وَ فِي الْاَشْرَاقِ اِنَادِيكَ يَا مَحْبُوبِي وَ فِي الْاَسْحَارِ اَدْعُوكَ يَا مَالِكِي بِاسْمِكَ الْفَضَّلِ وَ بِاسْمِكَ الْفِيَّاضِ وَ بِاسْمِكَ الْوَهَّابِ وَعِزَّتِكَ وَ نَفُوذِ نَفْحَاتِ وَحْيِكَ وَ اِقْتِدَارِ مَشِيَّتِكَ كَادَ اِنْ يَنْقَطِعَ رَجَائِي مِنْ سُوءِ فَعْلِي وَ عَمَلِي اَيَّ رَبِّ اَنَا عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ وَ ابْنُ اِمْتِكَ قَدْ سَرَعْتَ اِلَى بَحْرِ الْغُفْرَانِ بِذَنْبِ اَكْبَرٍ مِنَ الْجِبَالِ وَ اَوْسَعِ مِنْ مَيْدَانِ الْخِيَالِ اسْأَلُكَ يَا غَنِيَّ الْمَتَعَالِ بِدَائِعِ جُودِكَ وَ فَضْلِكَ وَ رَحْمَتِكَ الَّتِي سَبَقَتْ الْاَرْضِيْنَ وَ السَّمَوَاتِ وَ عَفْوِكَ الَّذِي احَاطَ الْمَمَكِّنَاتِ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ مَالِكُ الْاَسْمَاءِ وَ الصِّفَاتِ

این سند از کتابخانه مراجع بهائی دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجه به مقررات مندرج در سایت www.bahai.org/fa/legal استفاده نمایید.

آخرین ویراستاری: ۲۶ آوریل ۲۰۲۲، ساعت ۱۰:۰۰ بعد از ظهر